

## ● گفتگوی ادبستان با استاد عبدالله فرادی هنرمند

خوشنویس معاصر

# به چه کسی

# خوشنویس می‌گویند؟

استاد حضوری و استاد غیرحضوری. استاد مکتوب و استاد حضوری. یعنی استادی که فقط خط او را در اختیار داری و باید از روی خطش بنویسی و استادی که خودش حی و حاضر است و باید پیش او بروی و زانو بزنی و تلمذ کنی. و مشق باید به سه صورت انجام گیرد: مشق قلمی، مشق خیالی و مشق نظری. مشق قلمی به معنای این است که خط استاد را جلورویت بگذاری و بنویسی. مشق نظری یعنی این که ابتدا باید خطوط خوش استاد را به دست بیاوری و به آن نگاه کنی مثلاً یک ساعت نگاه، پنج دقیقه مشق. چون در نگاه کردن به خط استاد طبع به عالم خوشنویسی تعلق پیدا می‌کند و این امر بیشتر شاگرد را به ذوق و شوق می‌آورد و او را تشویق به عمل می‌کند. و مشق خیالی یعنی این که تصرفات و ابتکاراتی هم باید داشته باشیم. کسی که ابتکار نکند در مرحله مشق قلمی باقی می‌ماند و اگر کسی مشق نظری نکند مغزش جامد می‌شود. استاد هم باید هر سه مشق را انجام دهد. هر خوشنویسی اگر یکی از این سه مشق را ترک کند در کارش نقصان پیدا می‌شود. کسانی که حرفه‌ای می‌شوند و خیالی مشق می‌کنند خطشان بی‌مغز و خام است. مثلاً «حسن زرین خط» یا دیگران که استاد بودند وقتی به اصطلاح بازاری شدند، خطشان بی‌مغز شد. ولی کسانی که در کار تعلیم و تربیت هستند، بیشتر موجودیت خوشنویس را نشان می‌دهند. یعنی در خودشان ترتیب دارند. خوشنویس کسی است که مشق خیالی و مشق نظری و مشق قلمی را دائماً و تماماً انجام دهد. اگر غیر از این باشد استاد نمی‌شود. حتی يك استاد هم اگر بدون نگاه کردن به خط استادش و بدون مشق خیالی تعلیم دهد، خطش بی‌مغز می‌شود. خوشنویس باید تازه‌اند است و چشم و دستش کار می‌کند دائماً این سه مشق را با هم انجام دهد تا استاد شود و وقتی هم که استاد شد تازه باید خودش را پائین‌تر از همه به حساب آورد. □ استاد، بعضیها معتقدند خوشنویسی اصلاً هنر

بله، خود خطاطی عام و خاص دارد. خوشنویسی هم عام و خاص دارد. خطی که ما می‌نویسیم همراه ماست و این خط منسوب به ما می‌شود. از دو نظر منسوب به ما است. یکی اینکه مال خود ماست و دیگر اینکه دارای مقداری از عناصر بعدی و زیبایی است. مثلاً ستون شروع مشخص است، سطر مشخص است، نقطه‌ها مشخص است، سرکج‌ها هم معلوم است. و به همین جهت می‌گویند این خط آقای الف است. خط خوش، خطی است که اگر يك لحظه تمرین آن را ادامه ندهید از دستتان می‌رود، و حال آنکه خط منسوب اینطور نیست. هر وقت بخواهید بنویسید می‌توانید.

□ پس خوشنویسی یکی از اقسام خط است؟

بله، خوشنویسی نوعی از خط است.

□ خوب، فکر می‌کنیم متوجه تفاوت خطاطی و خوشنویسی شده باشیم. حال بفرمائید نخستین وظیفه يك خوشنویس از نظر شما چیست؟

■ وظیفه يك خوشنویس این است که خط نوشتن را ترك نکند. طبق عادات و آداب خوشنویسی مشق کند همانطور که می‌دانید مشق نوشتن آدابی دارد. ابتدا باید وسایل خوشنویسی را فراهم کند، خودکفا باشد. مرکب و قلم داشته باشد. خوشنویس باید بلد باشد قلم بترشد، مرکب درست کند، قلم تراش را تیز کند. به قول میرعماد قلمتراش هر کس تیزتر باشد او بهتر می‌نویسد! به قول قدما، «عامه»، «نامه» و «خامه» لازم است: عامه مرکب است. نامه کاغذ و خامه قلم است. از آداب خوشنویسی این است که اگر خواستی خوشنویسی را یاد بگیری باید قهرمان جامعه را انتخاب کنی. یعنی باید یکی از قهرمانهایی را که در جامعه شناخته شده‌اند، به عنوان معلم انتخاب کنی. هر معلمی را که انتخاب کردید، جز خط او نباید به خط کس دیگری نگاه کنید. وقتی او را انتخاب کردی یعنی استادت را برگزیدی. انتخاب استاد هم دو نوع است.

□ استاد فرادی، به نظر شما نخستین وظیفه يك خطاط چیست؟

■ باید گفت خوشنویس، نباید گفت خطاط. برای اینکه خوشنویسی روی کاغذ صورت می‌گیرد و با کتاب و کتابت سروکار دارد. هر چه که بر اوراق مرتب باشد و صحیح نیز باشد، خوشنویسی نام دارد. چون نوشتن در لفت به معنای «لفظ را در مکان قراردادن» است. مثلاً نشابور و نهاوند یعنی محل مخصوص شاپور یا هاوند. این «ن» علامت مکان است. و «وشتن» یا «واژ» کردن و صدا کردن واژه و واگه همه به معنای لفظ است. پس لفظ را در مکان قراردادن به معنای نوشتن است. خوشنویس هم باید بنویسد. و حال آن که خط که از ورق خارج شود، مثلاً حکاکی روی عقیق، دیگر هنر خوشنویسی نیست بلکه خطاطی است. خوشنویسی و خطاطی را نباید با هم قاطی کرد. در قدیم لفظ خوشنویسی يك لفظ عام بود و می‌گفتند خطاط کسی است که بسیار خط بنویسد. بسیار خوب بنویسد! اما خط خوش و خط منسوب با هم فرق دارند. خطی که الان شما یا خودکار يك بعدی می‌نویسید، خط منسوب است. خطی است که از اول عمر آموزشتان تا آخر آن همراهتان است. پس دو نوع خط داریم: یکی خط منسوب و دیگری خط خوش. خط خوش را هم نیایستی با سایر خطهایی که بر روی غیر از کاغذ نوشته می‌شود، اشتباه کنیم. چون وقتی که روی چوب، خط نوشته شود، این هنر، هنر مثبت‌کاری است. خط نوشتن روی پارچه، هنر قلمکاری است و روی آهن و حلبی، تابلسازی است.

□ با این حساب، خطاطی عام‌تر از خوشنویسی است؟

■ هر لغتی معنای عام و خاص دارد. خطاطی، عام نیست. مثلاً هردانستی علم نیست. ولی علم، دانستن است.

□ یعنی خطاطی خودش عام و خاص دارد؟

یست و يك فن است. نظر شما در این مورد چیست؟  
 ■ در خوشنویسی هم مانند سایر زمینه‌ها، شایعه‌سازی وجود دارد! بدآموزی هم وجود دارد. خرافات هم در خوشنویسی هست. مثلا بعضیها دو «س» کلمه سلسال را نمی‌کشند. ولی روزی بوده که هر دو «س» را کشیده می‌نوشتند. امروزه دیگر این کشیده‌ها روا نیست و اساسا انسانها همه به نوعی فرمند هستند. و اما در مورد هنر خوشنویسی: شما چطور می‌گوئید خوشنویسی هنر نیست؟ اصلا هنر چه هست؟ هنر تعریف خاصی ندارد و شما نمی‌توانید تعریف معینی برای هنر داشته باشید و مشخص کنید که هنر چیست. خود انسان ناشناخته است تا چه رسد به هنر که از انسان ساطع می‌شود. وقتی افرادی ادعا می‌کنند خوشنویسی هنر نیست، باید ببینیم خود هنر چیست؟ این همه کتاب راجع به هنر نوشته‌اند ولی هیچکس تعریف حقیقی و کاملی از آن را نگفته. یکی از تعاریف زیبایی که گفته‌اند این است: زیبایی مطلق، جمال حق است. و زندگی زیباترین زیبایی هاست، «خوشنویسی» هم جزئی از زندگی است و نوعی هنر. افرادی هستند که اصلا با خط زندگی می‌کنند، شب خواب خوشنویسی می‌بینند! چطور می‌توان گفت که خوشنویسی هنر نیست؟ با وسیله‌ای ساده که قلم و مرکب باشد، شما بهترین اثر را به وجود می‌آورید که دیگری نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. پس این يك هنر است. چیزی است بالاتر از عادت. این محصول عادت و فراگیری است.

خوشنویسی هنر است، به دلیل اینکه عنصر بصری دارد. عنصر اولیه دارد. در آخرین تجزیه و تحلیل به نقطه تبدیل می‌شود. هنر نقاشی، هنر رنگ و رسامی و خط است. موسیقی هنر صداست. صدا، عنصر حقیقی آن است. دیگر از صدا تجزیه پذیرتر نیست. خوشنویسی هم مجموعه‌ای است که برای خود دارای مکتب است.

□ استاد، در صحبت‌هایتان اشاره کردید به اینکه کسی که برای فراگیری خوشنویسی می‌آید باید استادی را انتخاب کند و پیرو همان استاد باشد و بعد به رعایت يك سری موازین اخلاقی اشاره کردید، استنباط ما این است که فکر می‌کنیم شما تهذیب اخلاقی را به عنوان یکی از شروط خوشنویس شدن بر می‌شمارید. آیا درست حدس زده‌ایم؟

■ بله، کاملا درست است و حق هم همین است. چون اگر استاد خوشنویس درس اخلاق ندهد و خودش سمیل اخلاقی نباشد نمی‌تواند شاگردی پرورش بدهد. و اساسا يك معلم خوب، معلمی است که گذشت داشته باشد، سعه صدر داشته باشد، بخیل و حسود نباشد، تمام خصایل خوب انسانی را دارا باشد. اقلا دارای هوش اجتماعی وسیعی باشد. این هوش اجتماعی وسیع به تعلیم استاد کمک می‌کند. زمانی استاد می‌تواند شاگردان خوبی تعلیم دهد که اینارگر باشد. بسیاری از خوشنویسها بودند که

فقط روی ناخشان می‌نوشتند. خطر را برای خودشان نگه می‌داشتند. اینهایی که در هنر خساست می‌کنند يك نوع عدم انسانیت دارند. یعنی دارای شأن هنری هستند ولی صفا ندارند. شما نگاه کنید. ما خوشنویسهای در عالم خوشنویسی داشته‌ایم مثل

«کاتب السلطان، محمدحسین شیرازی» که فوق العاده خوش می‌نوشته و شان والایی داشته اما صفا نداشته و هیچ شاگردی تربیت نکرده است. «ملک الخطاطین» پسری داشته که حتی به پسر خودش هم تعلیم نداده است. او جز مشق خودش کتابت دیگران را هیچ نمی‌نوشت. معلمینی که دارای ایثار باشند و بتوانند مثل خودشان بیافرینند صفا دارند، مهربان هستند، محبت را به درجه اعلا می‌رسانند، نصیحت می‌کنند. اول خودشان به حرفهایشان عمل می‌کنند و بعد از شاگردانشان انتظار دارند.

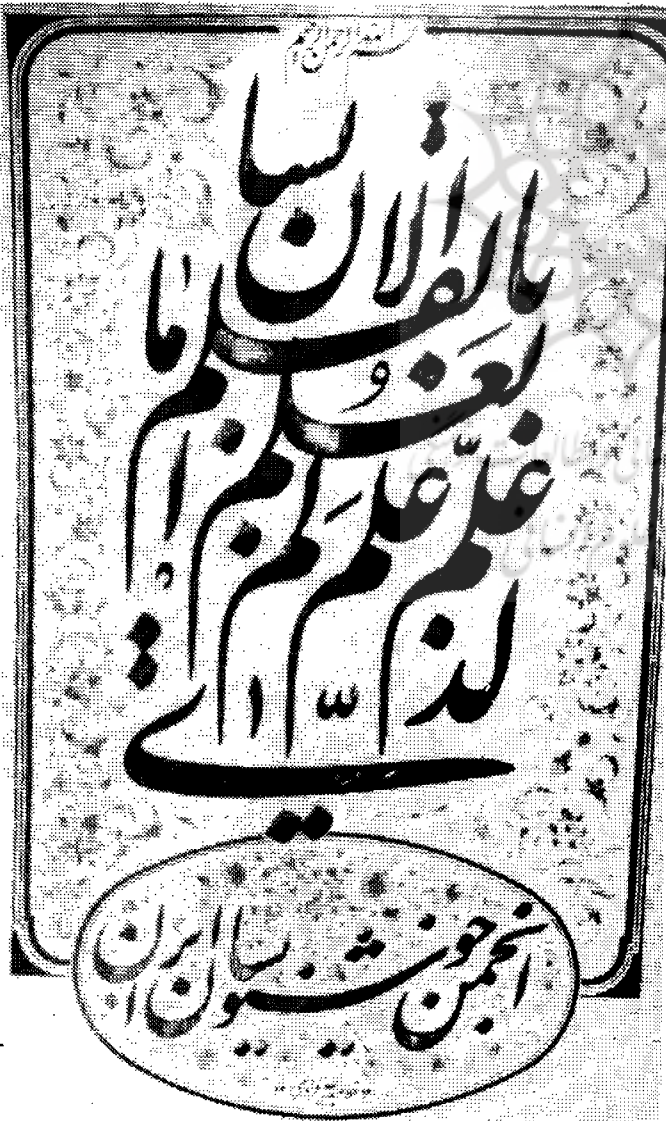
به نظر بنده شخصیت هنری انسان همیشه دو گونه است. يك شخصیتش طبیعی است و شخصیت دیگرش با مردم زندگی می‌کند. مسئولیت و تعهد هم یکی دیگر از ارکان مهم هنر است و این تعهد باید همواره وجود داشته باشد.

□ استاد، اگر ما به تاریخ هنر در کشور خودمان نگاهی بیندازیم. از نقاشی و موسیقی گرفته تا نویسندگی و شعر و شاعری، همه اینها دگرگون شده‌اند و شاید تنها هنری که نسبت به آنها دست نخورده باقی مانده، هنر خوشنویسی باشد. با وجود آن که نوآوری‌های در خوشنویسی صورت گرفته اما

بسیاری مخالف این کار هستند. نظر شما در این مورد چیست؟

■ اشتباهی که در سؤال شما وجود دارد این است که شما باید بدانید خط و خوشنویسی قدیمیترین پدیده فرهنگی اجتماعی است. مسایل زیادی در اجتماع وجود دارد. خط پدیده‌ای اجتماعی است. البته دقیقا منشاء آن برای ما معلوم نیست. زبان هم يك پدیده اجتماعی است. قبل از اینکه شما به دنیا بیایید زبان وجود داشته و اگر مادر هم آن را به شما یاد ندهد آن را یاد می‌گیرید. پس به يك تعبیر «قبلی» است و از طرف دیگر، «تحمیلی» هم هست و شما نمی‌توانید از آن قرار کنید. خط هم همینطور است. از جمله کتابهای مرجعی که در مورد بررسی تاریخ خوشنویسی داریم یکی کتاب حمزه اصفهانی است، و دیگری از اسحاق بن ندیم است و قدیمتر از اینها کتابی در دست نداریم. (کتاب خطی معرفة الاقلام هم در کتابخانه بریتیش میوزیم لندن وجود دارد). جستجو و پژوهش‌های علمی هنوز مشخص نکرده که خط دقیقا از چه لحظه‌ای به وجود آمده.

□ منظور ما این نبود که پیدایش خط دقیقا متعلق به چه زمانی بوده، بحث بر سر این است که خوشنویسی



خط خوش خطی است که اگر آدم تمرین نکند به کلی از یادش می‌رود.

مشق باید به سه صورت انجام گیرد: مشق قلمی، مشق خیالی و مشق نظری.

هم مانند هنرهای دیگر، در ایران تاریخی دارد. بسیاری از هنرها در ایران بعد از مشروطه دگرگون شده و تحت تاثیر تبدلات فرهنگی قرار گرفته اند ولی هنر خوشنویسی ما نسبت به سایر هنرها کمتر تغییر یافته و یا این طور به نظر می رسد که تغییر نیافته و دست نخورده باقی مانده است.

■ پله، من متوجه ستوال شما بودم ولی مقدمه را مفصل چیدم. ستوال شما مبتنی بر يك سلسله ستوالات و مطالعات قبلی است. نه خیر! خط و خوشنویسی هم متحول شده است. به خصوص خط نستعلیق متحول شده و مکتب جدیدی به نام

مکتب کلهر ظهور کرده است. هرچند که این مکتب هم مسلماً بر مکتب قدیمتر از خودش که مکتب میرعماد باشد، تکیه دارد. چون هر مکتب جدیدی که پیدا شود، با مکتب قبلی نوعی ارتباط دارد. خوشنویسی هم از بدو پیدایش زمان میرعلی - مکتب میرعلی را طی کرده و به مکتب عبیدالله رسیده. مکتب عبیدالله در حقیقت دوشاخه می شود. یکی به نام مکتب شرقی و دیگری که در کنار مکتب عبیدالله به وجود آمده، مکتب غربی است. عبدالرحمان، عبدالکریم و عبدالرحیم خوارزمی که هر سه پسر و پدربودند به شیوه مخصوصی می نوشتند، به نام شیوه «الف» چهار نقطه ای. اینها خطوط را درازتر و بزرگتر می نوشتند. این شیوه با مکتب شرقیها یعنی مکتب میرعبیدالله پسر میرعلی هروی تیریزی و جعفر واصفر بایسنقری تضاد داشت. وجود تضاد و پذیرفتن مکتب غربیها باعث می شود این دو مکتب در زمان قراقویونلو و قرايوسف از یکدیگر جدا شده و یکی به آذربایجان رفته و در آنجا نضج پیدا کند و از آنجا نیز به سرزمین ترکیه و عربستان رسوخ کند و حتی به پاکستان و هندوستان و افغانستان برود. این شیوه به این کشورها می رود و در خود ایران پانمی گیرد و بعد از آن هم به ترکستان شوروی می رود و بیشتر در آنجا منشاء اثر می شود و پانمی گیرد و به ایران نمی تواند بیاید چون در ایران سلطان خوشنویسی در نستعلیق، سبک مکتب شرقی را به کار می برده است و میرعلی تیریزی ادامه دهنده آن است. با این شرحی که گفته شد، میرعلی تیریزی و میرعبیدالله صاحب مکتب بوده اند.

میرعبیدالله مکتب میرعلی تیریزی را ادامه می دهد. جز اینکه سه شاگردش به مکتب غربی گرایش می یابند ولی مکتب شرقی به جعفر بایسنقری و اظهر تیریزی و سلطانعلی مشهدی می رسد. سلطانعلی مشهدی مکتب تعلیق و نسخ را کاملتر می کند و مکتب جدیدی خلق می کند که این مسئله کم کم مسأله تخصص را هم به وجود می آورد. چون سابقاً همانطور که می دانید علوم با هم جمع بودند و به مجموعه کسانی که آن علوم را می دانستند عالم و فیلسوف می گفتند. خوشنویسها هم همینطور بودند. یعنی اظهر تیریزی یا جعفر تیریزی از فضلا و دانشمندان زمان خودشان بوده اند.

خوشنویسان جامعه آروز مجبور بودند شش خط بیاموزند. به خصوص اینکه يك یا دو خط دیگر هم جدیداً اضافه شده بود، یکی خط تعلیق و یکی خط نسخ اینها جمع شدند و با آن شش خط شدند هفت خط. پس

## ■ کسانی که حرفه ای می شوند و فقط خیالی مشق می کنند خطشان بی مغز و خام می شود.

## ■ گفته اند زیبایی مطلق جمال حق است و زندگی زیباترین زیبایی هاست، خوشنویسی هم جزئی از زندگی است.

وقتی به کسی هفت خطی می گویند معنایش این است که همه خطوط را می داند. خود جعفر یکی از آن هفت خطی ها بوده و اهل فضل و دانش هم بوده است. کم کم وقتی خط به زمان ما نزدیک تر می شود و به دست سلطانعلی می رسد تخصص به وجود می آید. پس مکتب سلطانعلی بر پایه تخصص نستعلیق تکیه داشته و به همین دلیل است که مکتب سلطانعلی دارای شاگردان متعددی می شود و برخلاف گذشته که شاگردان زیادی تربیت نشده بودند، چون خط تکامل پیدا کرده و شیرین تر و دوست داشتی تر شده و تخصصی هم شده بوده، بیشتر شاگردان به سوی آن هجوم آوردند. مثلاً سلطان محمد خدابنده و سلطان محمد نور، اینها هر دو از شاگردهای خیلی میرز سلطانعلی مشهدی بودند. به این ترتیب که مکتب سلطانعلی ادامه پیدا می کند تا به مکتب میرعلی هروی می رسد.

میرعلی هروی یکی از قهرمانهای این وادی بوده. وادی خوشنویسی به اصطلاح چندین قهرمان صاحب مکتب دارد که میرعلی تیریزی ابتدای آنها است و بعد عبیدالله و جعفر و اظهر بینش هستند تا می رسد به سلطانعلی مشهدی، که اینها در قرن نهم و اوائل قرن دهم بودند و سلطانعلی مکتب خود را ادامه می دهد تا اینکه به دست میرعلی هروی تکمیل می شود و خط به کمال بیشتری می رسد. خط نستعلیق، به خصوص مقداری از خط تعلیق و نسخ را داشته است. می دانیم که خط نستعلیق از خط نسخ و تعلیق درست شده است یعنی ابتدا خط نستعلیق «منسوب» بوده ولی اسم نداشته، به اسم خط «نسخی - تعلیقی» نامیده می شده است. نسخی یا تعلیقی است یعنی نه نسخ است نه تعلیق است. خط منسوب را اینجور ارائه می کردند، اینجا من يك جمله معترضه می گویم: شما دوزبان دارید یکی زبان قلم و دیگری زبان محاوره. زبان قلم زبان محاوره نیست و زبان محاوره هم زبان قلم نیست. ولی آیا ادبیات را ما از کجا گرفته ایم؟ به نظر من آن را از دل زبان محاوره بیرون کشیده ایم.

ما زبان ادبیات را از عمق توده های مردم بیرون کشیدیم و آن را به کلاس آورده ایم. به همین شیوه، خط را هم از عمق خط منسوب بیرون کشیدیم و در کلاسها تنظیم کردیم، قاعده سازی و قاعده بندی کردیم، یاد دادیم، این خط دو مرتبه به اجتماع رفته و باز تغییر صورت پیدا کرده و مجدداً از اجتماع به کلاس آمده است. خط تعلیق را توده مردم از خط منسوب گرفته و به کلاسها آورده و آن را اصطلاحاً کلاسیک کرده اند. هر خطی

پیدایش، تکامل و زوال دارد. خط نستعلیق هم همانطور است. پیدا می شود و در مکتب معینی قرار می گیرد مکتب یکی، یکی پیدا می شوند، تکامل می یابند و با ضرورت اجتماعی ایجاب کند از بین می رود.

□ آیا شما فکر می کنید الان خط به حد کما رسیده است؟

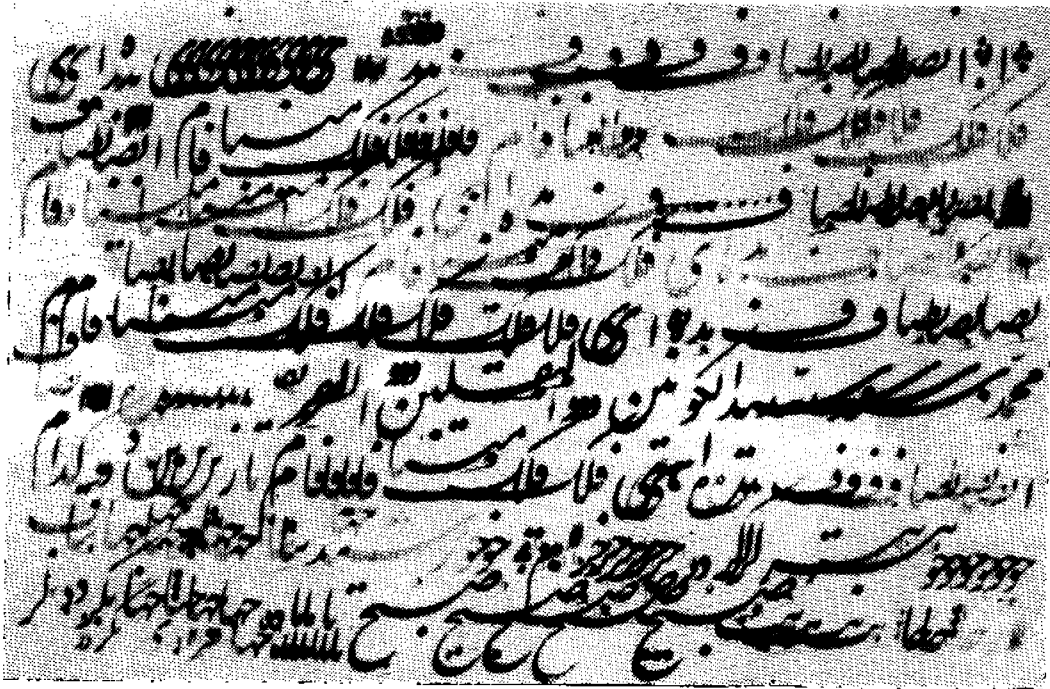
■ نه خیر! الان در حال صعود است. منتها این خواهیم نمودار تغییر و تحول خط را بکشیم مثلاً می توانیم بگوئیم از زمان تیموریان در اوج قدرت بود من به صورت بسیار سریع اشاره ای به گذشته خط فارسی می کنم: این مقلع علم هندسه را با خط به خط موجود در عهد بنی امیه تداخل داد و خطوط شش گانه را بوجود آورد. خط ثلث و نسخ و خط محقق و خط ریحان، خط تومی و خط رقاء این شش خط را به وجود آورد.

اول خط را می شکستند. چون خط را که تند بنویس می شکنند، بنابراین خط شکسته بوجود آمد و خط تعلیق مثلاً را هم از آن بوجود آوردند. خط نستعلیق از خط شکسته جدا شد و شیوه ها و مکتبهای خط ثلث و خط رقاء و... این خطوط بهره گرفتند.

خط این مقلع، خط عربها بود، منتها رنگ ایران را پیدا کرد. اگر بخواهیم نوسانات خط را رسم کنیم، اوج ترقی زمان این مقلع پایین آمده و رسیده این بغداد. از این بغداد دو مرتبه ترقی کرده و رسیده است به یاقوت و از یاقوت هم به طرف بالا شاگردانش همانطور به اوج می رفتند. هر وقت که در کشور ما جنگ می شد، تمام هنرها سیر نزولی داشته اند. خوشنویسی هم همین طور بوده، به هر حال خط فارسی تکامل پیدا می کند تا می رسد به زمان ناصرالدین شاه که دو مرتبه افول پیدا می کند و در زمان احمد شاه دوباره قوس صعودی را طی می کند و می آید تا زمان سیزده سال قبل، یعنی سال ۱۳۵۷ که دو مرتبه باز هم از سال ۵۷ به خوشنویسی توجه بیشترت می شود و دولت از آن حمایت می کند...

پس خوشنویسی، مکتبهای میرعلی تیریزی سلطانعلی مشهدی و میرعلی هروی را طی کرده آمد به میرعماد رسیده و میرعماد هم مکتب خودش را ادامه داده است و از زمان وی مسأله تخصص هم مطرح می شود. ابتدای خط و خوشنویسی از زمان میرعماد است که صاحب مکتب بود یعنی هر قدر که خط تعلیق خط نسخ از نستعلیق بیرون کشیده شود باز خوش نستعلیق به طرف تجرید می رود و کاملتر و زیباتر می شود یعنی تمام آن چکیده هایی که بوی خط نستعلیق می دهد از آن بیرون می آید و نستعلیق، نستعلیق می شود.

مکتب میرزای کلهر که به وجود آمد همه چیز را کرد. همراه پیدایش ماشین، خوشنویسها به دو دسته تقسیم شدند يك دسته رفتند در کنار صاحبان زر و زور تیرانها و اقوامی که ابتدا تعهد اخلاقی نداشتند شاگردی هم نیافریدند مثل مرحوم آقای محمد حسینی کاتب السلطان، مرحوم میرزا اسدالله شیرازی، مرحوم میرزا غلامرضا که همین اواخر بوده است. او در عمرش فقط يك شاگرد تربیت کرد آنهم «میرزا عمود بود. يك دسته از شاگردهای این میرزا غلامرضا کاخ نشین بودند و از شاهزاده ها که فقط پول خوبی



از نگاه کردن به خط استاد، طبع به خوشنویسی تلقین پیدا می کند و امر بیشتر شاگرد را به ذوق و شوق آورد و او را تشویق می کند که عین خطهایی را که دیده بنویسد.

داشتند و ما در آن مجلس شرکت می کردیم. ایشان مثنوی می خواندند و به اصطلاح با همدیگر حال می کردیم. و به قول معروف چله نشینی داشتیم. من هرچه دارم خودم را مدیون ایشان می دانم و استاد کاوه. این چند نفر معلمین من بودند و من از هر کدام اینها يك اجازه رقم دارم. یعنی خصوصی برای من نوشته اند «کتبه» می تواند بگذارد زیر خطش. چون به شاگردها چند نوع اجازه می دادند. «سودو» یعنی سیاه کرد و «مشقو» یعنی مشق کرد و «کتبه» یعنی نوشت و کتابت کرد.

من عادت دارم که يك شب می خوابم و يك شب بیدار هستم. در تمام عمرم همینطور بوده. خوابم را در ۱۵ روز آخر برج سرشکن می کنم. يك تا دو ساعت، و دو ساعت و نیم به بیخوابی ام اضافه می شود... تحصیلات کلاسیک هم دارم. سوربون پاریس را تمام کردم، و معقول و منقول و دانشکده حقوق قضائی را هم همینطور. و بعد دانشکده ادبیات را. مدتی هم درس فرانسه می دادم. در حال حاضر بازنشسته هستم. ولی دوباره دعوت به کار شده ام. در دانشگاه آزاد تدریس حروف می کنم. تاریخ هنر می گویم، کتاب آرائی را هم درس می دهم. به محض اینکه به انجمن خوشنویسان ایران آمدم - در سال ۱۳۵۷ - به عنوان عضو شورای عالی انجمن انتخاب شدم و سال ۵۹ استاد حسین آقا و حسن آقا میرخانی و استاد بوذری و استاد کاوه اینها به هشت نفر از جمله به بنده گواهی استادی دادند. یعنی ما هشت نفر استاد آکادمیک انجمن خوشنویسان ایران هستیم و علاوه بر آن سمت تدریس دانشگاه را هم داریم و اینجا هم عضو کمیته تحقیق و پژوهش هستیم و درحقیقت همیشه معلم هستیم و افتخار می کنیم که معلم هستیم و شاگرد تربیت می کنیم.

□ از این که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید تشکر می کنیم.  
■ خواهش می کنیم.

ولی حالا که شما می پرسید، عرض می کنم: من از چهار - پنج سالگی که پدرم مرا به مکتب گذاشت شروع به خوشنویسی کرده ام. در سال ۱۳۰۶ در خانواده ای متوسط الحال که علاقمند به علم و اهل خوشنویسی بودند به دنیا آمدم. از ابتدا شاگرد «غلامرضا خوشنویس پاک نهاد» پسر مرحوم میرزا کاظم تهرانی از خوشنویسان بی بدیل زمان ناصرالدین شاه بودم. در دوره ابتدائی شاگرد ایشان بودم و وقتی استادم به من سرمشق می داد من فراموش می کردم سایر کتابهایم را از مدرسه بردارم و به خانه ببرم. یادم هست که مدرسه ابتدائی شرف می رفتم. فقط مشق را دست می گرفتم و می آوردم خانه می گذاشتم. آنوقت دوباره بر می گشتم مدرسه. مادرم می گفت: «کجا میروی؟» می گفتم: «می روم کتابهایم را بیاورم» می گفت: «ای بچه خنک! چرا کتابهایت را نیاورده ای»

آن قدر عاشق سرمشق استاد بودم که بقیه وسایلم را فراموش می کردم. الان هم وقتی سرم روی کاغذ برود نه به فکر ناهار هستم و نه شام! و در انجمن هم به این شیوه معروفم. به خصوص در تربیت شاگرد. شاگردان زیادی دارم. شاگردهای من زیادتر از تمام افراد اینجاست. و شاگردانم را به معنای واقعی کلمه دوست دارم...

«غلامرضا خوشنویس پاک نهاد» پیر بود و تقریباً نزدیک هشتاد سالش بود که به من تعلیم می داد. سایر معلمین من عماد طاهری و «علی آقای حسینی» بودند. عماد طاهری معروف به عمادالشریعه یکی از خوشنویسان زمان قاجاریه بود که شاگرد حسین بود و دومین معلم من به حساب می آمد. همانطور علی آقا حسینی که خدا بیامرزش. آقای کاوه هم معلم خط ما بود و بعد از ایشان، حسن آقای میرخانی که آخرین معلم من بودند. من را از سن هفده سالگی تحت تکفل خودشان گرفتند و هرچه دارم از ایشان دارم. از نظر اخلاق، خلقیات و انسانیت، تمام مطالب را برای ما بیان می کردند. مجالس به اصطلاح وعظ و نصیحت

می دادند اما خط یاد نمی گرفتند. يك دسته هم تحت نظر خلیفه اش بودند که همان «آقا میرزا عمو» باشد که ز توده مردم بودند. دسته دوم خوشنویساها از زمان میرزای کلهر کسانی بودند که چاپ نویس شدند و کتاب نویس، که برای صاحبان زر و زور کتابهای مجموعه درست می کردند. «چاپ سنگی» که به وجود آمد، مسایل خاص خودش را پیدا کرد. به این معنی که چاپ سنگی اصطلاحاً می گفت که مرکب من، لجن است باید با مرکب من بنویسی! من فقط نازک را نمی توانم چاپ کنم. يك رو هم باید بنویسی. همان يك رویی که شما روزنامه نگارها عادت دارید می نویسید و برای چاپ می دهید از همان چاپ سنگی ناشی شده است. چاپ سنگی می گوید من فقط يك رو چاپ می کنم. اگر بخواهم برگردانم، آن رویش خراب می شود و تازه کاغذش هم باید مخصوص باشد که بتوانی با مرکب لجن من بنویسی! «سرجیک» که هم نباید بگذاری چون من حروف نازک را نمی توانم چاپ کنم. و گوشت قلمتان هم نباید نازک باشد، و از طرفی اینجا باید تندم بنویسید. بنابراین مکتب جدیدی پیدا شد که آن مکتب جدید الان به شیوه های مختلف اجرا می شود. اولاً انجمن خوشنویسان ایران در استخوان بندی و زیر بنای جامعه صنعتی - سنتی بر مکتب میرزای کلهر تکیه دارد و لاغیر. پس این مکتب به شیوه های مختلفی اجرا می شود. همانطوری که در مکتب میرعماد شیوه های مختلف اجرا می شده. پس تغییر و تحول نه تنها در خط نستعلیق پیدا شده بلکه این مطلبی بوده که تمام مخبرین جراید یا افراد مطرح می کردند و بعضی ها بلد نبودند جواب بدهند که اینها در آخرین شماره فصلنامه هنر از یکی از جوانها سوالاتی کرده بودند و او جوابهایی داده بود که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود!

□ استاد از خودتان صحبت کنید. از چه زمانی شروع به خوشنویسی کردید؟  
■ والله من خیلی دوست ندارم از خودم صحبت کنم